

زبان‌های ایرانی در گستره آسیای مرکزی

فاطمه منزّه شهیدی

در کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و آموزش زبان ایرانی بر پایه سیاست‌های فرهنگی دوران سلطه تزارها و حاکمیت شوروی و تصمیم‌گیری‌های جدید به گونه‌ای نیست که بدون توجه به گذشته‌ها و ذهنیت‌های روانی و عینیت‌های تاریخی بتوان تکنواری علمی جدای از کلیت فرهنگی آن منطقه ارائه داد. از این رو شناخت کل منطقه و ادغام‌های جغرافیایی و فرهنگی آن در بستر تاریخ (باستان‌شناسی و مردم‌شناسی) و نیز عنایت به پویایی زبان و جایگاه آن در مجموعه فرهنگی به‌عنوان مقدمه بر چگونگی حیات زبان‌ها و گویش‌های منطقه، ضروری به‌نظر رسیده است.

زبان به‌عنوان علامت و نشان ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و خط به‌عنوان حافظ و انتقال‌دهنده میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر، در پیوند با هم در دوره‌های باستانی و عصر اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است و دامنه گفتار به دوره جدید رسیده که با تشکیل سلسله صفویه در ایران (بخش‌هایی از خراسان، ایان مرکزی، غربی و جنوبی) و سلسله شیانیان در ماوراءالنهر، بین این دو بخش جدایی پدید آمده و این امر به مرور زمان موجب دگرگونی‌هایی در زبان شده است. خط و نوشتار، به‌عنوان نشان و علامت انتقال‌دهنده فرهنگ، از روزگار کهن به صورت‌های



متفاوت وجود داشته و در عصر اسلامی، به شیوه جدید، با اقتباس از خط عربی، آثار گران‌بهایی به‌وجود آورد.

پویایی زبان در مجموعه فرهنگی

بی‌تردید قوم‌ها و ساکنین منطقه گسترده آسیای مرکزی و نیز کوچندگان که به هر صورت با ساکنان این منطقه چه در صلح و آرامش و چه در نزاع و ستیز، مراداتی داشته‌اند، به زبان یا زبان‌هایی تکلم می‌کردند که شناخت آنها، زبان‌شناسان و پژوهشگران را در آشنایی با دگرگونی این امر اجتماعی تاریخ‌ساز، تا زمان حاضر مدد می‌رساند. آنان از هر قوم و نژادی که بودند با شیوه‌های بهنجاری زیسته‌اند و در این حیات تاریخی زبان یا زبان‌ها (گوش‌ها و لهجه‌های آنان بسان دیگر امور اجتماعی آنان در تحول، تطور و تأثیر و تأثر قرار داشته و از سکون و عدم تغییر به دور بوده است.

ناگفته نماند زبان هر جامعه بیان‌کننده فرهنگ و باورهای آن جامعه است و به همین دلیل یگانگی‌های فرهنگی نشان هویت خود را در زبان باورمندان آن فرهنگ بجا گذاشته است. همچنین در جامعه و مردم مورد بررسی، مذهب، همواره نقش بنیادی داشته و به همین دلیل عامل موثری در شکل‌گیری تکلم و زبان بوده است و بدین مناسبت واژه‌ها و اصطلاحات خود را، که حامل مفاهیم اعتقادی است به ساکنان نواحی مختلف آن منطقه وسیع، ساری و جاری ساخته است.

پیش از اسلام دیانت زردشت و زبان مقدس آن آیین تاریخی، کارایی زبان‌گستری خود را آشکار ساخته و در دوره اسلامی، دیانت جدید همراه قدرت‌های سیاسی، زبان‌های مقدس خود را (عربی و فارسی) در منطقه رواج داده است.

این گفته کلاین برگ در ارتباط با زبان و ویژگی‌های اندیشه، نزد اقوام گوناگون درست است که می‌گوید: «وقتی ساختمان زبانی قومی را مطالعه می‌کنیم، صور و روش‌های اندیشه او را نیز مطالعه می‌کنیم. وقتی به مطالعه مجموعه لغات زبان قومی می‌پردازیم، انواع تشخیص و تمیز او را نیز کشف می‌کنیم».

اینکه زبان عصاره اندیشه هر قومی است خلاف حقیقت نیست. به‌رحال در بررسی زبان عنایت به انسان‌شناسی و برای دریافت بهتر انسان‌شناسی توجه به زبان ضروری است. امر اجتماعی زبان، که پیونددهنده آحاد جامعه در یک گستره جغرافیایی با یکدیگر است، در مرزبندی و چارچوب قرار نمی‌گیرد و با کمک نهادهای آموزشی و پرورشی، موارث مدنی و فرهنگی (مادی و غیرمادی) جامعه را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند.

این امر آموزشی که قرن‌ها سینه به سینه تحقق یافته، از روزگاری به‌صورت زبان نوشتاری وظایف فرهنگی خود را به انجام رسانیده است. به عبارت دیگر خط نگارش در پیوند با زبان و اندیشه، مجموعه متحول فرهنگ جامعه را پدید آورد که نشانه‌های این امر در تاریخ فرهنگی آسیای مرکزی به خوبی مشهود است.

زبان‌های ایرانی در عصر باستان

زمانی که از زبان‌های ایرانی سخن به میان می‌آید، منظور زبان و گویش‌ها و لهجه‌های گوناگونی است که از آغاز مهاجرت آریاییان به آسیای مرکزی و فلات ایران و بخش‌های دیگر جهان به‌کار گرفته شده است. دانشمندان زبان‌شناس، این زبان را از خانواده زبان‌های هند و ایرانی دانسته‌اند، که آن نیز در زمره زبان‌های هند و اروپایی به‌شمار می‌آید.

زبان هند و ایرانی که بنیاد زبان‌های قدیم و جدید هند و ایران است، به‌دلیل تعلق به اقوام آریایی، گاهی به‌نام «زبان آریایی» هم خوانده شده است. این زبان با شاخه‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های خود در سرزمینی که از بلندی‌های قفقاز و ریگزارهای آسیای مرکزی تا خلیج فارس و دریای عمان و از کوه‌های پامیر و شرق افغانستان کنونی و رود سند تا بین‌النهرین و آسیای صغیر و ارمنستان را فراگیر بود، حاکمیت فرهنگی داشت.



زبان‌های کهن

از روزگاری که اقوام آریایی در سرزمین‌های آسیای مرکزی و فلات ایران سکونت گزیدند تا سال ۷۰۸ پیش از میلاد که نخستین دولت کمابیش فراگیر مادها تأسیس شد، زبان‌هایی در کل منطقه رواج یافتند که مشهورترین آنها: اوستایی، مادی، سکایی و فارسی باستان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به تحقیق زبان‌های دیگری نیز وجود داشته است که نشانی از آنها در دست نیست.

تحول لهجه‌ها و گویش‌های منطقه

با استناد به آثار دانشمندان مسلمان و پژوهشگران جدید ایرانی و زبان‌شناسان، استاد صفا در یکی از آثار خود هر سه لهجه مهم ایرانی آسیای مرکزی را مورد بررسی قرار داده است.

لهجه سغدی منسوب به ناحیه سغد در ماوراءالنهر، دایره رواج این لهجه بر اثر قدرت سلاطین سغد و توسعه مستملکات آنان گاه در همه آسیای مرکزی تا سرحدات چین امتداد می‌یافت. از این لهجه آثار مکتوب بسیاری در دست است که قسمت بزرگی از آنها به طبع رسیده و دستور و فرهنگشان تنظیم شده است و بیشتر آنها بین قرن هفتم و قرن نهم میلادی یعنی سه قرن اول هجری پدید آمده است. خط سغدی با خط پهلوی از یک ریشه و از منشأ خطوط الفبای سامی است. از میان محققان قدیم کسی که به بعضی از کلمات و مخصوصاً تقویم سغدی و اسامی مشهور و ایام در آن اشاره کرده ابوریحان بیرونی است.

خوارزمی، لهجه معروف دیگر ایرانی در سه قرن اول هجری و چند قرن بعد، آن هم مانند لهجه سغدی از شعب زبان ایرانی است.

لهجه باستانی خوارزم یعنی آنکه پیش از اسلام متداول بوده، به خطی که مانند خط سغدی و سایر خطوط آسیای مرکزی از خط آرامی گرفته شده بود، نوشته می‌شد. لیکن این لهجه در دوره اسلامی با خط عربی نوشته شده و به تدریج لغاتی از زبان عربی و فارسی دری هم به آن راه یافته است. لهجه خوارزمی از میان لهجه‌های ایرانی بیشتر به لهجه سغدی نزدیکی و ارتباط داشته است.

استاد صفا افزده است: «زبان خوارزمی پس از تسلط قبایل ترک و سکونت آن اقوام در سرزمین خوارزم کم‌کم ضعیف شد، لیکن تا حدود قرن هشتم هنوز چیزی از آن درک نمی‌شد. درباب این لهجه و آثار مکشوفه آن تحقیقات ممتدی به وسیله زبان‌شناسان صورت گرفته است». لهجه تخاری، لهجه دیگر ایرانی که در قرون اول هجری متداول بود در تخارستان، ولایت میان بلخ و بدخشان، تکلم می‌شد و بنابر آنچه از اشارات محققان قدیم برمی‌آید، از شاخه‌های لهجه‌های ایرانی و به لهجه بلخی نزدیک بوده است.

افزون بر این سه گویش معتبر در این سرزمین پهناور و تاریخی که تیره‌های گوناگون ایرانی و گاه غیر ایرانی زندگی می‌کردند، لهجه‌های دیگر و گویش‌های چندگانه‌ای وجود داشته است و اکثر آنها حیات اجتماعی خود را تا چند قرن پس از اسلام استمرار داده‌اند. اما تمامی آنها به استثنای چند لهجه و گویش خاصی، نتوانستند در برابر یک زبان ادبی پرتوان فراگیر، مقاومت نمایند. این زبان که آینده فرهنگی آسیای مرکزی را ترسیم کرده، زبان فارسی است که با توسعه ادبیاتش، هنوز به عنوان محور فرهنگ و پیش ماوراءالنهر و خراسان، شکوهمند است.

زبان ابن سینا

ابن سینا در ناحیه شمالی بلخ به دنیا آمد که کانون اصلی زبان دری بود و در بخارا، که زبان دری در تحریر و تکلم، جای سغدی و پهلوی را گرفته بود، آموزش کامل یافت. سپس مدتی را در گنگانج یا جرجانیه به سر برد که زبان خوارزمی در آنجا متداول بود. چون توقف در گرگان منظور بوعلی را برنیاورد از گرگان به ری و همدان رفت و سرانجام در اصفهان رخت اقامت افکند که زبان تکلم سراسر این منطقه لهجه‌های منشعب از زبان پهلوی بود. بنابراین ابن سینا از پدر و مادری دری‌زبان به وجود آمد. در بخارا که نخستین کانون فرهنگی این زبان در عصر سامانیان شمرده می‌شد، مراحل تحصیلی را نزد استادان دری‌زبان گذراند. بنابراین تردیدی در این امر نیست که زبان تکلم روزمره او فارسی دری بود. از آنجا که این زبان در نیمه دوم سده چهارم هجری از بخارا تا ری را در شعاع گسترش شعر و نثر خود درآورده و در ری و گرگان و خوارزم



کاملاً شناخته شده بود، ابن‌سینا دیگر نیازی به استفاده از زبان‌های سغدی و خوارزمی و پهلوی در مکالمه روزمره خود نداشت.

زبان عربی در محیط زندگانی او به‌عنوان زبان رابط علمی و دینی رایج در سراسر ممالک اسلامی و معروف و معلوم طبقه درس‌خوانده این کشورها بود. ابن‌سینا این زبان را هم از راه درس و بحث و مطالعه تا درجه عالی آموخت و صورت بلیغ و ممتاز آن را می‌توانست در نظم و نثر خود به‌کار ببرد. ولی فقدان محیط عرب‌زبانی در قلمرو زندگانی پنجاه و هشت ساله ابن‌سینا نمی‌توانست در اسلوب تکلم و تفکر عادی روزمره او اثر شدید و عمیق ببخشد. متأسفانه امروز در اثر هجوم پیاپی طوایف غزنوی و ترک و قراختا و تاتار و ازبک از سده پنجم تا نهم به قلمرو زندگی و تعلیم و تربیت اولیه شیخ‌الرئیس، زبان ترکمنی و جغتایی از شاخه‌های تاتاری در بخارا و بلخ و نسا و خیوه به تدریج زبان فارسی دری را از دایره تکلم و تفاهم عمومی خارج کرده و در مرحله دوم قرار داده است. بعد از آنکه غلبه متجاوزانه روس‌ها از صورت تزاری به‌صورت بلشویکی درآمد و خط کتابت عمومی مردم بومی در این منطقه اجباراً به خط روسی بدل شد، این زبان‌های وارداتی در ماوراءالنهر و شمال شرقی خراسان از راه تعلیمات اجباری عمومی، جای زبان ادبی فارسی را گرفت که تا صد سال پیش زبان کتابت اسناد و تعلیم دبستان و دیوان شعر و نقل قصه‌گویان بود. در نتیجه این پیشامد امروز وضعیتی در قلمرو زندگی اولیه ابن‌سینا به‌وجود آمده است که در پشت پرده تصویر آن می‌توان ابن‌سینا را فردی ترکمن یا جغتایی و یا ازبک انگاشت و زبانش را لهجه‌ای ترکمانی یا جغتایی پنداشت.

در این قرن دامنه چنین برداشت غلطی تا آنجا گسترده شده که فضلالی ترکیه به همین اعتبار موهوم به سال ۱۳۱۶/۹۵۰ق ش تولد ابن‌سینا را در استامبول برگزار کردند که تنها فضلالی ترک زبان داخل و خارج در آن شرکت داشتند. شادروان دکتر احمد آتش در مهرجان ۱۳۳۱ بغداد که هنوز متأثر از تلقینات انجمن تاریخ ترک بود سینا را در نام‌خانوادگی ابن‌سینا کلمه‌ای چینی و چینی می‌دانست که از راه کاشغر به سمرقند و بخارا رسیده و چینی نخست سینی و سپس سینا شده است.

زبان فارسی در خراسان و ماوراءالنهر

یکی از گویش‌های رایج در سده نخست هجری، زبان فارسی، یا فارسی جدید و دری است. این زبان همان لهجه پارسی متعلق به شرق ایران بود که بر پایه برخی نظریه‌ها از زبان پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی و پهلوی پارسی پدیدار شده بود که تا چند قرن پس از اسلام نیز استمرار فرهنگی داشته است.

ارانسکی نیز در همین مسیر از پژوهش‌های خود استنتاج کرده است، چنان‌که گوید: «در آغاز قرن هشتم میلادی زبان محاوره و زنده مردم (یا بخشی از آنها) بلخ همان زبان پارسی بوده است. کشف نوشته‌های پارسی (پارسی میانه) در مرو نیز این حدس را تقویت می‌کند که در آن زمان در ناحیه مزبور نیز زبان پارسی متداول بوده است». وی اعتقاد دارد زبان پارسی از مرو و بلخ و دیگر مراکز اقتصادی و فرهنگی مشرق خراسان به سرزمین ماوراءالنهر انتشار یافت و طی قرن‌های متمادی با زبان‌های ایرانی محلی آسیای میانه - لهجه‌های سغدی و تخاری برخورد و اختلاط داشت.

ارانسکی دیانت اسلام را موجب رواج بیشتر زبان فارسی در ماوراءالنهر می‌داند و اعتقاد دارد که به علت ورود موالی خراسانی که همراه سپاهیان عرب وارد ماوراءالنهر شدند و اسلام را تبلیغ کردند زبان فارسی رونق بیشتری یافت و حتی خواندن قرآن و عبادت مردم به این زبان بود. دیگر اینکه بالطبع علل و اسباب اقتصادی نیز در نشر اسلام و زبان پارسی وظیفه مهمی را ایفا می‌کرد. پذیرفتن اسلام، تازه‌مسلمانان را از پرداخت برخی مالیات‌های مخصوص معاف کرد ولی این قاعده همیشه مجزی نبود و توسعه روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ماوراءالنهر با خراسان و دیگر نواحی ایران، مردم پیشه‌ور و بازرگان بلاد سغد را به فراگرفتن زبان فارسی تشویق می‌نمود.

مردم سمرقند و بخارا که به گویش ایرانی سغدی متکلم بودند، و حتی تا مدتی نماز خود را با هدایت‌های مکبران سغدی، برگزار می‌کردند به تدریج شروع به صحبت به زبان فارسی کردند، به طوری که در عهد سامانیان خاصه در دوره امیراسماعیل سامانی، زبان رسمی دیوانی سامانیان عربی بود، گرچه مردم در شهرها به زبان فارسی و در روستاها به لهجه‌هایی از زبان سغدی تکلم

می‌کردند و چون زبان مذهب و گفتگوها فارسی بود و حاکمان نیز غیر ایرانی بودند خواسته‌های خود را به این زبان بیان می‌کردند، ریچارد فرای می‌گوید: «احتمالاً اعراب زبان فارسی را در مرآده با اتباع ایرانی خود در آسیای مرکزی و ایران و به‌عنوان زبان رایج عمومی به‌کار می‌برند و این امر می‌تواند یکی از علل گسترش زبان فارسی جدید در سرزمین‌هایی محسوب شود که زبان مانوی، سغدی و زبان‌ها یا لهجه‌های محلی دیگر در میان آنها تکلم می‌شد».

توسعه زبان و ادب فارسی

زبان فارسی یا دری از قرن سوم، به‌عنوان زبان رسمی ایرانیان در سراسر سرزمین‌های ایرانی‌نشین و گویشوران زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی رواج یافت و با نام‌های دری، پارسی دری و در دوره‌های متأخر تاجیکی (در برابر ترکی) شهرت پیدا کرد و از همان آغاز، ایرانیان با چگونگی این زبان و نام و نشان آن آشنایی داشتند. ناگفته نماند در مدت دو سه قرن اول هجری و مسلمان شدن ایرانیان واژه‌های عربی وارد زبان فارسی شد و خط عربی به‌صورت خط فارسی درآمد. اما نه ساختار زبان ایرانی در منطقه تغییر یافت و نه وارد امور دیوانی شد.

در مقدمه تفسیر طبری، در تاریخ سیستان در مقدمه شاهنامه ابومنصوری و در بسیاری از کتاب‌های نثر، زبان پارسی به گونه زبان مردم ایران شناخته شده است.

در شاهنامه فردوسی در اشعار فرخی، ناصر خسرو، سوزنی سمرقندی و بسیاری از شاعران ایران زمین که بعضاً از آسیای مرکزی بودند، عنوان شعر پارسی، شعر دری، شعر پارسی دری آمده است و به مرور به قول استاد صفا «پیداست که لهجه دری بعد از آن به‌عنوان یک لهجه رسمی سیاسی و ادبی در همه جای ایران انتشار یافت».

استمرار حیات فرهنگی پارسی‌زبانان

زبان فارسی دری، در خاستگاه تاریخی خود، ماوراءالنهر، رواج یافت و اکثر لهجه‌ها و گویش‌های منطقه را متأثر ساخت و از آنها نیز اثر گرفت و در برابر زبان جدیدالورود ترکی به حوزه فرهنگی خود، پایداری نشان داد. نام و نشان پارسی‌سرایان و پارسی‌نگاران آسیای مرکزی، به اندازه‌ای است که اگر اغراق نباشد، می‌توان آن را در ردیف همه جای ایران قرار داد.

نسب و القاب و کنیه‌های آنان که مروزی و مروودی، سمرقندی، سغدی، بخاری و بخارایی، فارابی، ترمذی، اخسیکتی، خجندی، میهنی، چاچی، فرغانی، خوارزمی، خیوه‌ای و خیوقی، نسوی و نسایی، نسفی، ابیوردی، قبادیانی، بدخشانی، و جز اینها هستند که به زبان فارسی تکلم کرده و آثار گران‌بهایی به یادگار گذاشته‌اند، از شماره بیرون است و اگر مرزهای استعمار ساخته کل منطقه، نادیده انگاشته شود، و تعلقات فرهنگی و باورمندی‌های دینی و ملی مطمح نظر قرار گیرد، و نام و نشان همه آنان خراسانی، بلخی، سرخسی، بادغیسی، هروی و هراتی، زوزنی، گردیزی، بسطامی، نیشابوری، خرقانی، طوسی، بیهقی، جوینی، اسفراینی، جوزجانی، بوزجانی، جرجانی، دامغانی، غزنه‌ای و غزنوی و جز اینها هستند، بر این فهرست افزوده شود، آنگاه در توانمندی این زبان و پیوندهای تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن با سراسر آسیای مرکزی، کوچک‌ترین تردیدی باقی نمی‌ماند.

پایداری زبان و فرهنگ

در سراسر دوران حملات مغولان و تیموریان، زبان فارسی پناهگاه‌های فرهنگی خود را در مناطق مختلف آسیا، تدارک دید. اقلیم فارسی‌زبان به علت دور ماندن از ویرانگری‌ها، و آسیای صغیر و هندوستان به دلیل دور بودن از صحنه‌های جنگ به‌عنوان عواملی کارساز موجب رواج این زبان در مناطق یاد شده گردیدند.

شعر و ادب فارسی و در واقع، زبان دری که یادگارهایی بی‌نظیر پیش از این واقعه هول‌انگیز پدید آورده بود، اندک‌اندک پاره‌ای از حامیان خود را در دربارها و دیوانخانه از دست داد. خاندان‌هایی باقی ماندند که به رونق آن کمک کردند، اما قدرت سابق را نداشتند. استاد صفا نوشته



است: «در زبان ادب قرن هفتم و اوایل قرن هشتم آثار فساد، که مشهود است و گسیختگی آن از زبان بلیغ اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم به زودی مشهود نمی‌گردد، مگر به تدریج». ناگفته نماند که زبان فارسی در سده پیش از حمله مغول، آمیختگی فراوان با زبان عرب پیدا کرده و به نظر می‌رسد که دوره تأثیر بسیار شدید زبان و ادب فارسی نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم بود. در این مدت است که در آثار نویسندگان متصنع مفردات و ترکیبات زبان عربی به صورت عجیبی رخنه کرده بود و در برخی از آنها آثار وضع به نحوی است که غیر از ترکیباتی که ساخته عربی است، بیش از نصف مفردات و گاه شصت تا هفتاد درصد از آنها نیز تازی است.

نتیجه

از دیرباز زبان‌های ایرانی بر آسیای مرکزی حاکمیت فرهنگی داشته‌اند. گویش‌های ختنی سکایی، سعیدی و خوارزمی به‌عنوان مهم‌ترین آنها در عهد باستان تا پدید آمدن زبان پهلوی حیات خود را استمرار داده‌اند و با زبان و گفتگو و خط و نگارش به شیوه‌های گوناگون مرکزیت فرهنگی خود را توسعه داده و از نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده انتقال داده‌اند.

با گسترش تمدن اسلامی و دگرگونی زبان‌ها و گویش‌ها و رواج خط جدید فارسی تحول دیگری در فرهنگ مردم آسیای مرکزی پدید آمد که به تحقیق در جهان مدنیت بی‌نظیر بوده است. زبان فارسی جدید به‌عنوان محور این تمدن با برخوردارگی از گویش‌ها و لهجه‌ها و زبان‌های سراسر منطقه به کمال و رسایی رسید و آثاری از آن به یادگار ماند که هم‌اکنون به‌عنوان مآثر و مفاخر، در حیات فرهنگی کل جامعه عامل کارسازی به‌شمار آمده است. این زبان با ورود ترکان به منطقه و یورش مغولان و پس از آن وقایع، ظهور تیمور و برقراری حاکمیت آنان تحولات فراوانی یافت. با آنکه متأثر از زبان عربی شده بود، اما از تأثیر زبان ترکی نیز بی‌نصیب نماند. با روی کار آمدن صفویه در بخش‌هایی از ایران و جدایی‌های سیاسی و اقتصادی میان این حوزه سیاسی و آسیای مرکزی، و پدید آمدن دشواری‌های جدید میان خاندان شیبانی (ازبک‌ها) با این سلسله و ایجاد حاکمیت‌های چندگانه در درون ماوراءالنهر چون خانات بخارا و خانات خیوه و خوارزم و معارضه آنان و دیگر سرکشان منطقه با یکدیگر موقعیت گذشته باز دگرگون شد. تقابل

شیعه و سنی، ازبک و فارس، زبان ترک و زبان تاجیک در خاور ایران زمین در برابر فارسی در باختر ایران زمین، از یک سو و پاره‌ای یگانگی‌های مذهبی میان ازبک‌ها و تاجیکان و ادغام حیات اجتماعی در واحدهای جغرافیایی، زیست فرهنگی دوزبانه و تأثیر و تأثر زبان‌ها و نیز اثرات زبان و فرهنگ فارسی- هندی و اثرات فرهنگی نوع دیگر عثمانی بر مردم منطقه از سوی دیگر ارتباط با آسیای مرکزی را دشوار ساخت و این امر به مرور زمان با سلطه‌طلبی‌های روسی‌ها آمیخته شد و از دوره تزارها به هم‌ریختگی فرهنگی آغاز شد و در دوره سلطه کمونیست‌ها، خاصه در عصر استالین، با کاربرد شیوه‌های تاجیک‌ستیزی و دور نگاه داشتن جامعه تاجیک از ایران به معنای اخص و کلیت ماوراءالنهر از اسلام، خصوصاً پس از تغییر خط، به معنای اعم روند جدید فروریختگی فرهنگی- زبانی شکل گرفت که بررسی دیگری را خواستار است.